

بطلان و ابطال وصیت تمایکی

مقصود از بطلان وصیت اینست که انشاءکننده وصیت اگر شرایط اساسی و مقررات قانونی وصیت را در موقع انشاء وصیت رعایت نکند یک چنین وصیتی خود بخود باطل است ولی ابطال وصیت برحسب موجبات و علل دیگری است که خارج از انشاء وصیت بوده و ارتباط بنفس وصیت نخواهد داشت و بالنتیجه در بطلان وصیت محاکم قضائی بدون استناد طرف مقابل مکلف به تأثیر ندادن آن وصیت باطل در دعوی میباشند ولی در قسمت ابطال وصیت محاکم حق ندارند بدون استناد طرف ذینفع آنرا در دعوی بلا تأثیر بدانند.

مثلاً وصیت تملیکی برای صرف مال در امر غیر مشروع از قبیل تأسیس قمارخانه علنی و شیره کش خانه در صورتی که طرف دعوی هم بطلان آنرا اعلام نکند محاکم حق صدور حکم نسبت باجراه مدلول چنین وصیتی را نخواهند داشت ولی در آن قسمت وصیت که آنرا ابطال مینامیم مانند وصیت زائد بر ثلث که وراثت نسبت بمآزاد از ثلث موافقت نکرده اند محاکم بدون استناد طرف دعوی نمیتوانند از لحاظ بطلان وصیت نسبت بمآزاد ثلث یک چنین وصیتی را نسبت بمآزاد از ثلث غیر معتبر دانسته و ترتیب اثر بآن ندهند.

تعلیق در وصیت موجب بطلان است

علاوه بر رعایت مقررات و احکام مخصوص بوصیت لازم است سایر شرایط اساسی و عمومی مربوط بصحت معاملات از قبیل قصد و اراده جدی و اهلیت موصی در موقع انشاء وصیت رعایت گردد و چون یکی از شرایط اساسی هر عقد و ایقاعی تخیر است لذا نمیتوان انشاء وصیت را معلق بحصول امر دیگری نمود مانند تعلیق وصیت بر اجازه دیگری ولو محقق الحصول باشد زیرا وصیت اعم از اینکه عقد باشد و یا ایقاع از مصادیق انشاء خواهد بود و انشاء که بمعنی ایجاد است قابل تعلیق نیست بنا بر این اگر موصی وصیت خود را معلق بموجود شدن امر و موضوع دیگری نماید یک چنین وصیتی غیر صحیح و باطل میباشد. بعضی از فضلاء معاصر به پیروی از متقدمین وصیت را از جمله عقود دانسته و حتی وصیت را منحصرأ از مصادیق عقد معلق تشخیص داده اند و اشتباه این اشخاص بیشتر ناشی از اینست که از ظاهر ماده ۱۸۴ قانون مدنی که عقد را بمنجز و معلق تقسیم نموده تصور کرده اند وصیت استثنائاً از عقود معلق محسوب میشود در صورتیکه هیچ عقد و ایقاعی قابل تصور تعلیق نیست و وصیت هم اعم از عقد و یا ایقاع باشد مستثنی از این قاعده نمیشد و فقط ممکن است متعلق عقد و ایقاع معلق باشد و این هم اختصاصی بانشاء وصیت نداشته و ممکن است در تمام عقود و ایقاعات این فرض بوجود آید.

مثل اینکه شخصی ملک خود را در مدت دو سال بدیگری اجاره داده و در همان

بطلان و ابطال وصیت تعلیقی

تاریخ همان ملک را بشخص دیگری اجاره میدهد که پس از انقضای مدت اجاره منافع آنرا تملیک و استفاده نماید و همچنین ملکی که در مدت بیست سال برای وارث حبس شده ورثه میتوانند در زمان حبس ملک را فروخته نهایتاً تصرف و تملک خریدار متوقف به انقضای مدت حبس است و در این دو مورد اجاره و بیع باعتبار متعلق عقد اجاره و بیع معلق محسوب میشوند و در وصیت هم انشاء وصیت تعلیق نشده بلکه تأثیر عقد وصیت و متعلق وصیت معلق به بعد الحیات گردیده است.

با در نظر گرفتن مراتب فوق الذکر آنچه که برحسب قانون مدنی و اصول کلی موجب بطلان وصیت میباشد عبارت است از :

اول - مورد وصیت حقوق قابل انتقال واقع شود از قبیل حق الشفعه و خیارات و سایر حقوق و یا آنکه انشاء تملیک بعد از فوت بازاء وجه نقد و یا عملی که دارای اجرت و حق الجماله میباشد قرار گیرد بدیهی است یک چنین وصیتی مخالف ماده ۸۲۶ قانون مدنی بوده و محکوم بطلان است زیرا وصیت تعلیقی برحسب ماده مزبور عبارت است از اینکه کسی عین و یا منفعتی از مال خود برای زمان بعد از فوتش بدیگری مجاناً تملیک نماید.

در اینصورت حقوق مالی موصی نه عین و نه منفعت مال است و همچنین وصیت بازاء مال و یا عمل قابل اجرت تملیک مجانی نیست مبنیاً بر این اصل اگر حقوق خیارات که بوراث انتقال یافته ورثه از اختیارات خود در فسخ معاملات متوفی استفاده نمایند و در اثر آن مالی برای ورثه تحصیل شود آن مال نمیتواند مورد وصیت واقع گردد.

دوم - وصیت نسبت باعیان و منافع شود که موصی از تصرف در آنها ممنوع بوده تا حین الفوت مانند اموالی که بوثیقه دیگری گذاشته شده و یا آنکه از طرف مقامات ذی صلاحیت بواسطه حجر موصی و یا بعنوان تأمین مدعی به توقیف و موصی از مداخله در آنها عیناً و منفعتاً ممنوع بوده است اینکه ممنوعیت موصی را تا حین الفوت قید نمودیم برای اینست که مناط در وجود مورد وصیت حین الفوت موصی است زیرا هر چند در ماده ۸۳۵ قانون مدنی بطلان وصیت در این مورد بطور کلی ذکر شده ولی از ملاحظه ماده ۸۴۲ از آن قانون که میگوید ممکن است مالی را که موجود نشده است وصیت نمود میتوان استنباط کرد که بطریق اولی شامل وصیتی خواهد شد که موصی در موقع انشاء وصیت ممنوع از تصرف در اموال خود بوده ولی در موقع فوت رفع ممنوعیت از اموال او شده باشد.

سوم - وصیت برای اشخاصی که در حین وصیت وجود نداشته اند ولی وصیت برای حمل و همچنین وصیت برای اشخاص غیر موجود ولی به تبع موجود مانند وقف صحیح بوده و باطل نیست بنا بر این وصیت برای شخصی بدون قید صفت میبایستی آن شخص در موقع انشاء وصیت و در موقع فوت موصی وجود داشته باشد و بانتفاء هر یک از آنها وصیت باطل است.

بطلان و ابطال وصیت تعلیقی

ولی در موردی که وصیت برای شخص معینی با قید صفت مخصوص انجام گردد وجود آن صفت در موقع انشاء وصیت لازم الرعایه نیست ولی در موقع فوت موصی و قبول وصیت لازم است که آن شخص متصف بان صفت باشد.

مثلاً شخصی وصیت مینماید که بعد از فوت خود ثلث دارائی او متعلق بان فرزندى است که دارای معلومات عالی بوده و در یک رشته از علوم تخصص پیدا کرده باشد و فرزندى که دارای این صفت باشد موصی استحقاق تملک مورد وصیت را خواهد شد که بعد از فوت موصی و موقع قبول وصیت متصف بصفت تخصص در یکی از علوم منظور موصی را شده باشد.

اما راجع بوصیت برای حمل موقعی تملک حمل صحیح است که آن حمل زنده متولد شود و در صورت اختلاف اثبات بعهدہ کسی است که مدعی زنده متولد شدن طفل است زیرا استصحاب بقاء حیات برای اینمورد استصحاب مثبت خواهد بود و یک چنین استصحابی قابل استناد نیست و نمیتواند ملاک حکم واقع گردد و در صورتی که حمل سقط شود تکلیف وصیت در اینمورد چیست آیا وصیت بورثه آن حمل انتقال خواهد یافت و یا آنکه وصیت ملغی خواهد شد و اینموضوع متوقف بر چند امر است :

۱ - حمل در اثر جرمی سقط شود و چنانچه حمل در اثر حوادثی که دارای عنوان جرم نباشند سقط گردد در این حال وصیت قابل انتقال بورثه نخواهد بود .

۲ - در سقط حمل بنحوی نباشد وارثی که مرتکب سقط جنین شده از ارث محروم گردد و آنهم برحسب ماده ۸۸۰ قانون مدنی موقعی ورثه محروم از ارث میشوند که عمداً مورث خود را بالمباشره و یا بالتسبیب کشته باشند .

و چون سقط جنین برحسب ماده ۱۸۰ قانون مجازات عمومی دارای عنوان قتل عمد نیست و دارای عنوان دیگری است لذا ناچار میبایستی بنظر قانون گذار در مورد ماده ۸۵۲ قانون مدنی که در یک مورد سقط جنین را قتل عمدی فرض نموده توجه شود که چه موضوعی باعث شده که حکم سقط جنین از نظر قانون مدنی غیر از عنوان سقط جنینی است که در قانون مجازات عمومی ذکر گردیده است .

اینقسمت مسلم است که قانون مدنی ایران از احکام و قواعد فقه اسلام اقتباس و تدوین شده و بنا بر این چون در فقه اسلام اگر در اثر ارتکاب عمد سقط جنین آن جنین زنده متولد شود و بواسطه اثر جرم سقط جنین آن طفل ببرد مرتکب سقط جنین قاتل عمد محسوب شده و میبایستی مرتکب آن اعدام شود. کما اینکه آیت الله العظمی «مرحوم علامه حلی» و همچنین سایر فقهاء امامیه در کتب خود در مورد سقط جنین حکم آنرا بدین نحو بیان فرموده اند :

**ولو ضرب الحامل فالقت جنیناً حياً فمات بالافتاء قتل به ان كان عمداً
والا اخذت الدیه باینجهت مأخذ و مدارك قانون مدنی مرتکب جنین جرمی را قاتل**

بطلان و ابطال وصیت تملیکی

عمد تشخیص داده و برحسب همان قانون مرتکب قتل عمدی اگر ورثه مقتول باشند از ارث محروم خواهند شد .

ولی در قانون مجازات عمومی مرتکب سقط جنین اعم از اینکه آن جنین مرده متولد شده و یا زنده متولد نشود و در اثر سقط بمیرد قاتل نبوده و مستحق مجازات حبس است !

و بالجمله مرتکب عمدی سقط جنین بر حسب قانون مجازات عمومی قاتل عمد محسوب نمیشود در اینصورت حکم محاکم جزاء مبنی بر محکومیت متهمی بارتکاب عمدی سقط جنین نمیتواند در محاکم حقوقی برای محرومیت مرتکب جرم از ارث قابل استناد واقع شود .

زیرا بر حسب شرحی که فوقاً ذکر شد مرتکب چنین جرمی قاتل شناخته نمیشود و بنا بر این مدلول ماده ۸۵۲ قانون مدنی برای همیشه غیر قابل اجراء است مگر آنکه محکمه جزاء مرتکب سقط جنین را در مورد مذکور قاتل عمد تشخیص دهد .

چهارم - وصیت کسی که خود را مجروح و مسموم نموده و در اثر مجروح و مسموم شدن فوت کند و بطلان وصیت شخصی که انتحار کرده بوقعی است که بعد از جرح و مسموم کردن وصیت خود را انجام دهد .

ولی اگر قبل از مجروح و مسموم نمودن خود وصیت نماید و باطل نیست و برای این حکم علت و مصلحتی بنظر نمیرسد جز نص قانون زیرا اگر فقدان شعور منتحرا علت وجود این حکم فرض نماییم سایر معاملات یک چنین شخصی بطریق اولی باید محکوم بطلان شود و حال آنکه علی الاصول معاملات شخصی که بنحو مذکور اقدام بخودکشی نموده محمول بر صحت است مگر خلاف آن ثابت شود .

و بعلاوه چنانچه شخصی که خود را مجروح و یا مسموم نموده و در اثر آن فوت نکند وصیت او صحیح و نافذ خواهد بود و از این حکم معلوم میشود که علت بطلان وصیت یک چنین شخصی فقد شعور نبوده است و اگر چنین فرضی قابل تصور بود میبایستی در این حال هم وصیت او باطل تلقی شود .

پنجم - وصیت بصرف مال در اسر غیر مشروع . مراد از غیر مشروع موضوعاتی است که بر حسب قوانین انتظامی افراد ممنوع از ارتکاب آن موضوعات و اعمال میباشند و بطلان این قسمت از وصیت شامل تمام افراد است ولو آنکه دارای مذاهب مختلف باشند و اختصاص با افرادی که دارای مذهب اسلام هستند ندارد زیرا در مقابل قوانین انتظامی تمام افراد، دارای هر گونه مذهب و دین باشند، متساوی هستند بنابراین وصیت صرف مال برای افتتاح مراکز فساد و بالاخره وصیت برای هر امر نامشروعی باطل است ششم - وصیت بمحروم نمودن یک و یا چند نفورثه را از ارث باطل است و حکم بطلان در موردی است که صریحاً مورث وراث خود را از ارث محروم کند ولی اگر بوسیله عقود و معاملاتی خواسته باشد وراث را محروم از ارث کند ظاهر قانون او را ممنوع نموده است و انتقالات چنین شخصی ظاهراً محمول بر صحت است .

ابطال و وصیت تملیکی

گرچه ممکن است نظر مخالف آنرا هم قابل بحث دانست زیرا یکی از شرایط اساسی صحت معامله مشروعیت جهت معامله است و در اینموارد شاید گفته شود که محروم نمودن وراثت از ارث مشروع نیست و کسی که بآن جهت اقدام بمعاملاتی نماید نمیبایستی آن معاملات را صحیح دانست. زیرا جهت معامله در اینموارد مشروع تلقی نمیشود. ولی البته اینموضوع محتاج بامعان نظر بیشتری است.

هفتم - مورد وصیت باید ملک طلق موصی باشد و وصیت بمال غیر ولو با اجازه مالک جایز نیست زیرا وصیت ایقاع است و ایقاع را نمیتوان بطور فضولی از طرف مالک انشاء نمود. مانند طلاق چه آنکه هیچکس حق ندارد زوجه دیگری را طلاق دهد و لو آنکه بعداً شوهر زن طلاق فضولی را تصویب و تنفیذ نماید و مقصود از ماده ۸۴۱ قانون مدنی همان وصیت فضولی است. ولی عبارت ماده مرقوم موهم آنست که وکالت در انجام وصیت هم جایز نیست.

زیرا ماده مرقوم بطور کلی انجام وصیت را از طرف دیگری ولو با اجازه مالک باشد ممنوع نموده است و حال آنکه اگر اجازه مالک بعنوان وکالت بدیگری داده شده و آن شخص بعنوان وکالت از طرف موصی انشاء وصیت نماید بدیهی است وصیت مرقوم محمول بر صحت است.

موارد ابطال وصیت

اولاً - موصی له وصیت را رد کند و یا آنکه نسبت بقسمتی قبول و قسمت دیگر را رد نماید و وصیت فقط در آن قسمتی که قبول شده صحیح و نافذ خواهد بود مگر آنکه در قبول و عدم رد وصیت بعد از فوت موصی است چنانچه موصی له پس از فوت موصی و قبل از قبول وصیت فوت نماید حق قبول وصیت منتقل بورثه موصی له خواهد شد.

ثانیاً - موصی وصیتی برخلاف وصیت سابق خود نماید که هر دو وصیت قابل جمع شدن نباشد و وصیت اولی باطل است و نیز موصی میتواند در هر موقع از وصیت خود صریحاً و یا بموجب وصیت دیگری که مخالف وصیت اول او باشد رجوع نماید.

ثالثاً - وصیت نسبت بمآزاد از ثلث دارائی مادام که ورثه موصی آنرا اجازه نداده اند نافذ نیست و در صورت رد وصیت نسبت بمآزاد از ثلث ترکه باطل است. چرا که مالک و مناط دارائی موصی حین الفوت میباشد نه حین وصیت و چه بسا ممکن است زمان وصیت موصی از خود دارائی نداشته ولی حین الفوت دارائی داشته.

همچنین ثلث دارائی که مورد وصیت واقع شده و نافذ میباشد آنهم مربوط بموقع فوت موصی است بنابراین اگر موصی در حال وصیت ثلث دارائی او بعنوان مثال یکهزار ریال بوده ولی در موقع فوت ثلث دارائی او یک میلیون ریال باشد مناط و مالک یک میلیون ریال است و بالعکس.

بطلان و ابطال وصیت تعلیقی

• و مادام که ورثه موصی نسبت بمآزاد ازثلث ترکه اجازه ندهند وصیت موصی نسبت بمآزاد ازثلث غیر نافذ است و پس از اجازه ورثه تمام موزد وصیت ولوزائد برثلث باشد متعلق بموصی له خواهد شد .

در این مورد موضوع اجازه ورثه موصی قابل بحث است که آیا اجازه وراثت کاشف و یا ناقل میباشد . در اطراف این موضوع بحث زیادی شده است ولی حق اینست که گفته شود کشف و نقل شامل این مورد نیست زیرا در زمان وصیت ورثه موصی سمتی نسبت بمورد وصیت نداشته و پس از فوت هم مآزاد ازثلث بلافاصله منتقل بورثه شد و وراثت مالک مآزاد میباشد .

بنابر این برحسب قول صحیح میبایستی اجازه ورثه را در این مورد در حکم هبه دانست و متفرع بر این قول ورثه موصی پس از اجازه در هر موقعی حق رجوع نسبت بمآزاد ازثلث را خواهند داشت و بالجمله اجازه ورثه مشمول عنوان هبه بوده و تمام مقررات مربوط به هبه در آن جاری خواهد شد .

راهماً - مورد وصیت حین الفوت موجود نباشد و یا فاقد عنوانی باشد که در موقع وصیت آن عنوان مورد نظر موصی بوده است مثلاً موصی نسبت بمنافع ملکی وصیت کرده و آن ملک مسلوب المنفعه شده باشد و یا آنکه موصی حامی را مورد وصیت قرار داده ولی حین الفوت حامی وجود نداشته و یا تبدیل بمستقل دیگری شده باشد یک چنین وصیتی موضوعاً منتفی و بالنتیجه باطل است .



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

